

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# قواعد فقہیہ ۱

کرایش فقہ و اصول

درس ۳

استاد: حجت الاسلام والمسلمین آل‌وستانی

آموزشیار: آقای ابوالفضل نقاش زاده

## مقدمه

در درس گذشته به سیر تألیفات قواعد فقهی اشاره شد. در این درس ابتدا به بیان تفاوت بین قاعده اصولی و قاعده فقهی خواهیم پرداخت. بحث از تفاوت بین این دو قاعده، بعد از مرحوم شیخ انصاری (ره) رایج شده و متأخرین نظرات مختلفی در رابطه با تفاوت میان آنها ایراد نموده‌اند. مصنف بدون اشاره به اختلافات و نقد و بررسی آنها، تنها به بیان سه تفاوت پرداخته است. برای تحقیق بیشتر در این زمینه می‌توانید به «مأة قاعدة فقهیة»<sup>۱</sup> آیت الله مصطفوی (ره) و «بحوث فی علم الأصول»<sup>۲</sup> شهید صدر (ره) مراجعه کنید.

در ادامه، تفاوت بین قاعده فقهی و مسأله فقهی و نقطه اشتراک و افتراق بین قاعده اصولی و قاعده فقهی بیان خواهد شد.

در خاتمه اثبات خواهیم کرد که قواعد فقهی در عدد معینی منحصر نیستند و از لحاظ کاربرد در تمامی ابواب فقه یا باری خاص، به مشترک و مختص تقسیم می‌گردند.

---

۱. سید محمدکاظم مصطفوی، مأة قاعدة فقهیة، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ هـ ق، چاپ چهارم، صص ۹ - ۱۶.

۲. سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۰۰ هـ ق، چاپ سوم، ج ۱، صص ۲۲ - ۲۶.

## متن درس

### القاعدة الفقهية و الفارق بينها و بين القاعدة الأصولية

في مجال التفريق بين القاعدة الفقهية و القاعدة الأصولية يمكن أن تقدم عدّة فوارق قد يكون بعضها قابلا للمناقشة، إلّا اننا نترك ذلك الى مستوى أعلى.

١- ان القاعدة الفقهية قاعدة تشتمل على حكم شرعى عام يستفاد من تطبيقها الحصول على أحكام شرعية جزئية هي مصاديق لذلك الحكم العام، بينما القاعدة الاصولية قاعدة تستبطن حكما عاما يستفاد من خلال تطبيقها استنباط أحكام شرعية كلية مغايرة لذلك الحكم العام. مثال ذلك: قاعدة الطهارة التي هي قاعدة فقهية و التي تنص على أن كل شيء يشك في نجاسته فهو محكوم بالطهارة. ان هذه القاعدة تتضمن حكما شرعيا عاما، و اذا طبقناها على مواردنا لم نحصل على أحكام أخرى تتغير و مضمونها، بل على أحكام تتفق و مضمونها، بيد أنها أضيق فاذا كان لدينا ملابس نشك في نجاستها، فمن خلال تطبيقها عليها نحكم بأنها طاهرة. و الحكم هذا بالطهارة على الملابس التي يشك في نجاستها هو بنفسه مضمون قاعدة الطهارة و ليس شيئا غيره؛ غاية أنه أضيق و خاص بالملابس. و هذا بخلاف قاعدة حجّية خبر الثقة التي هي قاعدة أصولية، فانه من خلال تطبيقها نستفيد حرمة العصير العنبي اذا غلى فيما اذا دلّ خبر ثقة على ذلك، و الحرمة المذكورة ليست مصداقا لمضمون حجّية خبر الثقة، بل هما شيان متغايران تمام التغاير، إلّا ان أحدهما يستنبط منه الثانى و يستحصل عليه من خلاله. اذن القاعدة الفقهية حكم شرعى عام تستفاد من خلال تطبيقها أحكام شرعية جزئية هي مصاديق لذلك الحكم العام، بخلافه في القاعدة الأصولية فان ما يستحصل عليه منها هي أحكام شرعية مغايرة لذلك الحكم العام. و يمكن أن نعبر عن هذا الفارق الأول بتعبير ثان و هو ان القاعدة الفقهية يستفاد منها في مجال التطبيق على مصاديقها، بينما القاعدة الأصولية يستفاد منها في مجال الاستنباط.

٢- ان القاعدة الفقهية تقدّم لنا من خلال تطبيقها أحكاما جزئية بخلاف القاعدة الأصولية فإنها تقدم لنا أحكاما كلية. فبتطبيق قاعدة الطهارة و على مواردنا نستفيد ان هذا الماء طاهر، و ذاك الطعام طاهر بينما نستفيد من خلال تطبيق قاعدة حجّية خبر الثقة أن العصير العنبي الكلى إذا غلى حرم، لا أن هذا العصير أو ذاك العصير الخاص يحرم إذا غلى.

٣- ان القاعدة الفقهية يتعهد بتطبيقها المكلف العامى دون المجتهد، فالمجتهد يقدم الى العامى كبرى قاعدة الطهارة و يقول له: ان كل شيء مشكوك النجاسة هو طاهر، اما ان هذا أو ذاك هو مشكوك النجاسة و من ثمّ هو طاهر فوظيفته راجعة إلى العامى، فهو الذى يقول: هذا الطعام الذى فى بيتى مشكوك النجاسة فهو طاهر. و لا يبقى منتظرا الرجوع إلى المجتهد ليتصدى للدور المذكور. هذا فى مثل قاعدة الطهارة. أما مثل كبرى حجّية خبر الثقة فتطبيقها على مواردنا وظيفته المجتهد، فهو الذى يبحث عن الخبر الدال على حرمة العصير و يبحث عن وثيقة الراوى و يطبق كبرى حجّية خبر الثقة عليه بعد ثبوت كونه ثقة.

## المسألة الفقهية و القاعدة الفقهية

بعد أن عرفنا الفرق بين القاعدة الفقهية و القاعدة الأصولية قد تسأل عن الفارق بين المسألة الفقهية و القاعدة الفقهية؟ و الجواب: ان الفارق هو أن موضوع الأولى خاص، بخلاف موضوع الثانية فإنه عام، فمثلا قولنا: «الصلاة واجبة» و «شرب الخمر محرم» مسألة فقهية، فالأولى خاصة بموضوع الصلاة، و الثانية خاصة بموضوع شرب الخمر. و هذا بخلاف قولنا «كل شيء لك طاهر حتى تعلم بأنه نجس». و أما المسألة الأصولية و القاعدة الأصولية فهما واحد و لا فرق بينهما. ما به الاشتراك و الامتياز

و من خلال ما سبق اتضح ان القاعدة الفقهية تلتقى مع القاعدة الاصولية في نقطة، و تفرق عنها في نقطة أخرى. اما نقطة الالتقاء فهي ان كلتا القاعدتين لهما جنبه شمولية لأكثر من مسألة واحدة و لا تختصان بمورد معين. و اما نقطة الافتراق فهي ان القاعدة الأصولية يستنبط منها حكم شرعى مغاير لها، بينما القاعدة الفقهية يستحصل من خلال تطبيقها على أحكام لا تغاير مضمونها، بل هي جزئيات و مصاديق لمضمونها الكلى. القواعد الفقهية لا تنحصر في عدد معين حيث ذكرنا فيما سبق ان القاعدة الفقهية ترجع في حقيقتها إلى حكم شرعى عام، له سعة و شمولية لمجموعة مسائل فقهية هي بمنزلة المصاديق له يتضح أن القواعد الفقهية لا تنحصر في عدد معين بل يمكن من خلال مراجعة الرسائل العملية لفقهاءنا العظام الحصول على قواعد فقهية كثيرة من قبيل قاعدة «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» أو «البينة على من ادعى و اليمين على من أنكر» أو «ان دين الله أحق بالقضاء من دين الناس» أو «من حاز ملك» أو «كل شرط نافذ إلا ما خالف الكتاب العزيز و مقتضى العقد» أو «ما على المحسنين من سبيل» و ....

## القاعدة الفقهية على قسمين

و القواعد الفقهية على قسمين، فبعضها يختص بباب واحد، و بعضها يعم أكثر من باب. مثال الأول: قاعدة لا تعاد، فانها خاصة بباب الصلاة، و قاعدة الطهارة فانها خاصة بباب الطهارة، و قاعدة ما يضمن بصحيحه يضمن بفساده و بالعكس، فانها خاصة بباب المعاملات. و مثال الثانى: قاعدة لا ضرر، و قاعدة نفى العسر، فانهما تعمان أبوابا مختلفة.

## تفاوت بین قاعده فقهی و قاعده اصولی

در مقام بیان تفاوت بین قاعده فقهی و قاعده اصولی، فرقه‌هایی بین این دو قاعده ذکر شده است<sup>۱</sup> که امکان مناقشه در برخی نیز وجود دارد ولیکن ما مناقشه را به سطوح بالاتر واگذار می‌کنیم و در اینجا تنها به بیان سه تفاوت می‌پردازیم.

### ۱. تفاوت در شیوه رسیدن به حکم شرعی

به دست آوردن احکام شرعی از طریق قواعد فقهی، از باب تطبیق آن قواعد بر مصادیق و جزئیات خارجی می‌باشد، در حالی که تحصیل احکام شرعی از طریق قواعد اصولی، از باب استنباط و واسطه قراردادن این قواعد در کبرای قیاسات فقهی است.<sup>۲</sup>

توضیح مطلب: قواعد فقهی دربردارنده احکام شرعی کلی می‌باشند که قابل تطبیق بر مصادیق جزئی خارجی بوده و از همین رهگذر، احکام آن مصادیق و جزئیات را به دست می‌آوریم. لذا احکام مصادیق خارجی، مغایرتی با آن قانون و قاعده کلی ندارند، بلکه عین آن قانون و قاعده کلی می‌باشند. از باب مثال، یکی از قواعد فقهی، «قاعده طهارت» است. مضمون این قاعده آن است که «کلُّ شیءٍ لک طاهرٌ حتّٰی تعلمَ أنّه نجسٌ»، یعنی هر چیزی برای شما پاک است، مگر اینکه علم به نجاست آن پیدا کنید. بنابراین، اگر شخصی شک کند که لباسش پاک است یا نجس، با کمک گرفتن از این قاعده کلی، می‌تواند حکم به طهارت لباس خود نماید. این حکم جزئی عین همان حکم کلی و از باب تطبیق کلی بر فرد و مصداق خارجی است که هیچ مغایرتی بینشان نیست.

اما قواعد اصولی، اگرچه همانند قواعد فقهی دربردارنده احکام کلی می‌باشند، اما این احکام کلی، احکام شرعی نیستند، بلکه احکامی هستند که در مسیر استنباط و استخراج احکام شرعی به کارگیری شده و به همین جهت در آن‌ها از تطبیق استفاده نمی‌شود و احکام شرعی حاصل از طریق این قواعد نیز با آن‌ها مغایرت دارد. به طور مثال، یکی از قواعد اصولی، «حجّیت خبر واحد ثقه» است. چنانچه شک کنیم آب انگور حلال است یا حرام، به روایتی برمی‌خوریم که مفاد آن، حرمت آب انگور در صورت جوشیدن است. از آنجایی که «حجّیت خبر واحد ثقه» به عنوان یک قاعده اصولی کلی پذیرفته شده است، بعد از ضمیمه این قاعده کلی به روایت مذکور، قیاس فقهی شکل می‌گیرد که نتیجه آن، حجّیت این روایت و استخراج حکم آب انگور است.<sup>۳</sup> مفاد قاعده اصولی، «حجّیت خبر

۱. بحث از تفاوت بین قاعده فقهی و قاعده اصولی قبل از شیخ انصاری (ره) مرسوم نبوده و ظاهراً نخستین محققی که به این بحث پرداخته است، شیخ انصاری (ره) می‌باشند که ایشان در «فرائد الأصول» به ذکر این بحث پرداخته‌اند. (رک: شیخ انصاری، فرائد الأصول، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۲۸ هـ.ق، چاپ نهم، ج ۳، صص ۱۷ - ۱۹) بعد از شیخ انصاری (ره) علمای دیگر نیز به این بحث پرداخته‌اند و لذا این مطلب، یک بحث رایج شده است که امروزه بسیار مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ هر فقهی تفاوتی را ذکر می‌کند و دیگران یا آن را می‌پذیرند و یا مورد نقد و مناقشه قرار می‌دهند. (استاد)

۲. رک: سید ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، قم: دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۷ هـ.ق، چاپ چهارم، ج ۱، صص ۸ - ۱۰.

۳. قیاس فقهی به این صورت است: صغری: خبر واحدی است که از امام صادق (ع) نقل شده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَحْرُمُ الْعَصِيرُ حَتَّى يَغْلِيَّ (آب انگور حرام نیست تا آنکه جوشانده شود). (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ هـ.ق، چاپ چهارم، ج ۶، ص ۴۱۹، حدیث ۱۱)؛ کبری: خبر واحد ثقه حجّت است؛ نتیجه: این خبر واحد حجّت است، پس آب انگور در صورتی که جوشیدن حرام است. (آموزشیار)

واحد ثقه» و حکم شرعی، «حرمت آب انگور در صورت جوشیدن» است که بینشان مغایرت بوده و هیچ سنخیت و ربطی به یکدیگر ندارند.

بنابراین، قاعده فقهی حکم شرعی کلی است که در مقام تطبیق بر مصادیق به کار می‌رود، اما قاعده اصولی، حکمی کلی است که در مقام استنباط به عنوان کبرای قیاس فقهی به کارگیری می‌شود.<sup>۱</sup>

## تطبیق

القاعدة الفقهية و الفارق بينها و بين القاعدة الأصولية؛ في مجال التفريق بين القاعدة الفقهية و القاعدة الأصولية يُمكن أن تُقدّم عدّة فوارق قد يكون بعضها قابلاً للمناقشة، إلا أننا نترك ذلك<sup>۲</sup> إلى مستوى<sup>۳</sup> أعلى.

قاعده فقهی و فرق بین آن و بین قاعده اصولی؛ به هنگام فرق گذاری بین قاعده فقهی و قاعده اصولی، ممکن است تعدادی فرق تقدیم گردد که بعضی از آنها قابل نقد و بررسی است، ولی ما آن نقدها را به مقطع بالاتر واگذار می‌کنیم.

۱- إن القاعدة الفقهية قاعدة تشتمل على حكم شرعي عام يُستفاد من تطبيقها<sup>۴</sup> الحُصول<sup>۵</sup> على أحكام شرعية جزئية هي مصاديق<sup>۶</sup> لذلك الحكم العام،

همانا قاعده فقهی، قاعده‌ای است که حکم شرعی عامی را دربردارد که از تطبیق آن، دسترسی به احکام شرعی جزئی استفاده می‌شود که این احکام شرعی جزئی افراد آن حکم عام محسوب می‌شوند،  
بينما القاعدة الأصولية قاعدة تستبطن<sup>۷</sup> حكماً عاماً يُستفاد من خلال تطبيقها<sup>۸</sup> استنباط<sup>۹</sup> أحكام شرعية كلية مغايرة لذلك الحكم العام.

در حالی که قاعده اصولی، قاعده‌ای است که حکم عامی را درون خود دارد که از لا به لای تطبیق آن، استخراج

۱. شهید صدر (ره) ابتدا این تفاوت را از استادشان محقق خویی (ره) نقل نموده و سپس در رد آن فرموده‌اند: «این بیان تمام نیست، زیرا اولاً؛ قواعد فقهی اختصاص به قواعد تطبیقی ندارند، بلکه برخی از آنها در استنباط احکام به کار گرفته می‌شوند. ثانیاً؛ نتیجه چنین تفاوتی آن است که اصولی یا فقهی بودن قاعده، به کیفیت تعبیر از قاعده برگردد و فرق حقیقی بین آن دو مشخص نگردد. به عنوان مثال، این مسأله که آیا نهی از عبادت مقتضی فساد آن است یا نه، اگر به شکل بحث از اقتضاء مطرح گردد، قاعده‌ای اصولی خواهد بود، زیرا بطلان از اقتضاء استنباط می‌گردد و تطبیقی در کار نیست، اما اگر به این شکل مطرح گردد که عبادت منهی عنها باطل است یا نه، قاعده‌ای فقهی است، زیرا بطلان هر عبادت حرام، تطبیق است، با اینکه روح مسأله در هر دو تعبیر یکی است و این نشانه آن است که چنین تفاوتی تفاوت حقیقی نیست. (سید محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۲)

۲. مشارالیه: المناقشة فی بعض فوارق.

۳. یعنی: سطح، مقطع.

۴. مرجع ضمیر: القاعدة الفقهية.

۵. نائب فاعل يُستفاد.

۶. یعنی: در درون خود دارد.

۷. مرجع ضمیر: القاعدة الأصولية.

۸. نائب فاعل يُستفاد.

احکام شرعی کلی ای استفاده می شود که با آن حکم عام مغایرت دارد.

مثال ذلك: قاعدة الطهارة التي هي قاعدة فقهية و التي تنص على أن كل شيء يشك في نجاسته فهو محكوم بالطهارة.

مثال آن: قاعده طهارتی است که قاعده ای فقهی است و تصریح می کند که هر چیزی که در نجاست آن شک شود، حکم به پاکی آن می گردد.

إن هذه القاعدة تتضمن حكماً شرعياً عاماً و إذا طبقتها<sup>١</sup> على مواردها لم نحصل على أحكام أخرى تتغایر و مضمونها<sup>٢</sup>، بل على أحكام تتفق و مضمونها، بيداً<sup>٣</sup> أنها<sup>٤</sup> أضيقت<sup>٥</sup>

همانا این قاعده، حکم شرعی عامی را در بردارد و زمانی که این قاعده را بر مصادیقش تطبیق می دهیم، به احکام دیگری که با مضمون این قاعده مغایرت دارند، دسترسی پیدا نمی کنیم، بلکه به احکامی دسترسی پیدا می کنیم که با مضمون این قاعده متحدند، با این تفاوت که همانا آن احکام، محدودتر (از قاعده) می باشند<sup>٥</sup>

فإذا كان لدينا ملابس<sup>٦</sup> نشك في نجاستها، فمن خلال تطبيقها<sup>٧</sup> عليها<sup>٨</sup> نحكم بانها<sup>٩</sup> طاهرة و الحكم هذا بالطهارة على الملابس التي يشك في نجاستها هو بنفسه مضمون قاعدة الطهارة و ليس شيئاً غيره؛ غايته<sup>١٠</sup> أنه<sup>١١</sup> أضيقت<sup>١٢</sup> و خاص بالملايس.

پس اگر لباس هایی نزد ما باشد که در نجاست آنها شک داشته باشیم، از لا به لای تطبیق دادن آن قاعده بر آن لباس ها، به پاکی لباس ها حکم می کنیم و چنین حکمی به پاکی لباس هایی که در نجاست آنها شک داریم، به خودی خود، مضمون قاعده طهارت است و چیز دیگری غیر از آن نیست؛ نهایتش آن است که همانا آن حکم محدودتر و مخصوص به لباس هاست.

و هذا بخلاف قاعدة حجية خبر الثقة التي هي قاعدة أصولية، فإنه من خلال تطبيقها نستفيد حرمه العصير العنبي<sup>١٣</sup> إذا غلى<sup>١٤</sup> فيما إذا دل خبر ثقة على ذلك<sup>١٥</sup>،

و این (قاعده) بر خلاف قاعده حجیت خبر ثقة است که قاعده ای اصولی است، پس همانا از لا به لای تطبیق این

١. مرجع ضمیر: هذه القاعدة.

٢. مفعول معه.

٣. یعنی: غیر.

٤. مرجع ضمیر: أحكام.

٥. زیرا احکامی که استخراج می کنیم، جزئی می باشند در حالی که قاعده فقهی کلی است. (استاد)

٦. جمع لباس.

٧. مرجع ضمیر: قاعدة الطهارة.

٨. مرجع ضمیر: ملابس.

٩. مرجع ضمیر: ملابس.

١٠. مرجع ضمیر: الحكم هذا بالطهارة.

١١. یعنی: آب انگور.

١٢. یعنی: بجوشد.

١٣. مشارالیه: حرمه العصير العنبي إذا غلى.

قاعده، حرمت آب انگور جوشیده را در زمانی که خبر ثقه‌ای بر آن دلالت کند، استفاده می‌کنیم، و الحرمة المذكورة ليست مصداقاً لمضمون حجية خبر الثقة، بل هما شيان متغايران تمام التغير، إلا أن أحدهما يستنبط منه الثاني ويستحصل عليه<sup>۱</sup> من خلاله<sup>۲</sup>.

و حرمت یادشده مصداقی برای مضمون حجیت خبر ثقه نیست، بلکه آن دو، دو امری هستند که به طور کلی متغایرنند، مگر آنکه از یکی از آن‌ها، دومی استخراج می‌شود و از لا به لای یکی از آن‌ها، دسترسی بر آن (دومی) حاصل می‌گردد.

إذن القاعدة الفقهيّة حكم شرعيّ عامّ تُستفاد من خلال تطبيقها أحكاماً شرعيّة جزئيّة هي مصاديق لذلک الحكم العامّ، بخلافه<sup>۳</sup> في القاعدة الأصوليّة فإنّ ما يُستحصل عليه منها<sup>۴</sup> هي أحكاماً شرعيّة مغايرة لذلک الحكم العامّ.

بنابراین، قاعده فقهی حکم شرعی عامی است که از لا به لای تطبیق آن، احکام شرعی جزئی‌ای استفاده می‌شود که افراد آن حکم عام هستند، بر خلاف حکم (عام) در قاعده اصولی، به خاطر آنکه آنچه که دسترسی پیدا می‌شود بر آن از آن قاعده اصولی، احکام شرعی‌ای هستند که مغایر با آن حکم عام می‌باشند.

و يُمكن أن نُعبّر عن هذا الفارق الأوّل بتعبير ثانٍ و هو أنّ القاعدة الفقهيّة يُستفاد منها في مجال التطبيق على مصاديقها، بينما القاعدة الأصوليّة يُستفاد منها في مجال الإستنباط.

و امکان دارد که از تفاوت اول به تعبیر دومی تعبیر نماییم و آن تعبیر این است که از قاعده فقهی به هنگام تطبیق بر افرادش استفاده می‌شود، در حالی که از قاعده اصولی به هنگام استخراج استفاده می‌شود.

Sco1:17:45

## ۲. تفاوت در نتیجه

تفاوت دیگر قاعده فقهی و قاعده اصولی در آن است که نتیجه حاصل از قواعد فقهی، حکم شرعی جزئی و در مورد یک مصداق خارجی است، مانند آنکه پس از شک در مورد طهارت یا نجاست آب فلان ظرف، با تمسک به قاعده طهارت، حکم به طهارت آب موجود در همان ظرف می‌کنیم، ولی نتیجه حاصل از قواعد اصولی، حکم شرعی کلی است، مانند مسأله حرمت آب انگور که با استفاده از تمسک به خبر واحد ثقه، حرمت هر آب انگوری در صورت جوشیدن، قابل استفاده است نه حرمت خصوص آب انگوری که الآن در خارج وجود دارد.<sup>۵</sup>

به تعبیر علمی و منطقی، احکامی که از طریق قواعد فقهی حاصل می‌گردند، قضایای شخصی می‌باشند اما احکام

۱. مرجع ضمیر: الثانی.

۲. مرجع ضمیر: أحدهما.

۳. نائب فاعل يُستفاد.

۴. مرجع ضمیر: الحكم.

۵. مرجع ضمیر: القاعدة الأصوليّة.

۶. رک: میرزای نائینی، فوائد الأصول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ هـ ش، چاپ اول، ج ۴، ص ۳۰۹.



حاصل از طریق قواعد اصولی، قضایای حقیقی هستند.<sup>۱</sup>

### ۳. تفاوت در متصدی اجرا

از آن جایی که قواعد فقهی برای تطبیق بر مصادیق و جزئیات خارجی تدارک دیده شده‌اند، مسئولیت این تطبیق بر عهده مکلف و مقلد می‌باشد و تنها مجتهد وظیفه دارد این قواعد را با حدودش به طور صحیح برای مکلف تبیین نماید، اما قواعد اصولی برای استنباط تدارک دیده شده‌اند و استنباط احکام نیز به عهده مجتهد است، زیرا مجتهد است که دارای ملکه اجتهاد بوده و می‌تواند برای دسترسی به احکام شرعی قیاس فقهی تشکیل داده و قواعد اصولی را در کبرای قیاس به کار گیرد و این کار از توانایی مقلد خارج است.<sup>۲</sup>

**FG**

- |                                                                                                          |   |                  |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------|---|------------------|
| ۱. تحصیل احکام شرعی در قواعد فقهی، از باب تطبیق و در قواعد اصولی، از باب استنباط است.                    | } | تفاوت بین        |
| ۲. نتیجه قواعد فقهی، حکم شرعی جزئی، و نتیجه حاصل از قواعد اصولی، حکم کلی است.                            |   | قاعده فقهی       |
| ۳. تطبیق قواعد فقهی بر عهده مکلف است، اما استنباط احکام با استفاده از قواعد اصولی به عهده مجتهد می‌باشد. |   | و قاعده<br>اصولی |

### تطبیق

۲- «إِنَّ الْقَاعِدَةَ الْفَقْهِيَّةَ تُقَدَّمُ لَنَا مِنْ خِلَالِ تَطْبِيقِهَا أَحْكَامًا جُزْئِيَّةً بِخِلَافِ الْقَاعِدَةِ الْأَصُولِيَّةِ فَإِنَّهَا تُقَدَّمُ لَنَا أَحْكَامًا كُلِّيَّةً. فَبِتَطْبِيقِ قَاعِدَةِ الطَّهَارَةِ وَ<sup>۴</sup> عَلَى مَوَارِدِهَا نَسْتَفِيدُ أَنَّ هَذَا الْمَاءَ طَاهِرٌ وَ ذَاكَ الطَّعَامُ طَاهِرٌ<sup>۵</sup>»

۲- همانا قاعده فقهی از لا به لای تطبیق خود، احکام جزئی را به ما تقدیم می‌کند، بر خلاف قاعده اصولی، چون قاعده اصولی احکام کلی را به ما تقدیم می‌کند. پس با تطبیق قاعده طهارت بر مواردش، استفاده می‌کنیم که همانا این آب پاک است و آن غذا پاک است

<sup>۱</sup>. «قضیه شخصی» به قضایایی اطلاق می‌گردد که موضوع قضیه جزئی خارجی است، مانند: «هذا الإناء طاهر»؛ اما «قضیه حقیقی» قضیه‌ای است که موضوع آن مفروض الوجود است، مانند: «إن المثلث يتساوى مجموع زواياه قائمتين» که این حکم درباره تمامی مثلث‌ها صادق است، چه مثلث‌هایی که قبلاً وجود داشته‌اند، چه آن‌هایی که الآن موجودند و چه آن‌هایی که هنوز در خارج وجود ندارند و در زمان آینده ترسیم می‌گردند. (استاد)

<sup>۲</sup>. رک: شیخ انصاری، فرائد الأصول، ج ۳، ص ۱۹.

<sup>۳</sup>. مفعول تَقَدَّم.

<sup>۴</sup>. ظاهراً این «واو» اشتباه تایپی بوده و «علی مواردها» متعلق به «تطبیق القاعده» می‌باشد. (استاد)

<sup>۵</sup>. این تفاوت قابل تأمل است، زیرا قواعد فقهی در شبهات حکمی نیز جاری می‌گردند که نتیجه آن حکم شرعی کلی خواهد بود. مانند آنکه نسبت به طهارت یا نجاست ذات آهن شک کنیم که با اجرای قاعده طهارت، حکم به طهارت آن می‌کنیم. (مصنّف)

بَيْنَمَا نَسْتَفِيدُ مِنْ خِلَالِ تَطْبِيقِ قَاعِدَةِ حُجِّيَّةِ خَيْرِ الثَّقَةِ أَنَّ الْعَصِيرَ الْعِنْبِيَّ الْكَلْبِيَّ إِذَا غَلَى حَرْمٌ، لَا أَنَّ هَذَا الْعَصِيرَ أَوْ ذَاكَ الْعَصِيرَ الْخَاصَّ يُحْرَمُ إِذَا غَلَى.

در حالی که از لا به لای تطبیق قاعده حجیت خبر ثقه این گونه استفاده می‌کنیم که (نوشیدن) آب انگور کلی زمانی که بجوشد، حرام می‌شود، نه اینکه این آب انگور یا آن آب انگور مخصوص زمانی که بجوشد حرام می‌شود.

۳- إِنَّ الْقَاعِدَةَ الْفَقْهِيَّةَ يَتَعَهَّدُ بِتَطْبِيقِهَا الْمَكْلَفُ الْعَامِيُّ دُونَ الْمُجْتَهِدِ، فَالْمُجْتَهِدُ يُقَدِّمُ إِلَى الْعَامِيِّ كِبْرِي قَاعِدَةَ الطَّهَارَةِ وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ مَشْكُوكُ النَّجَاسَةِ هُوَ طَاهِرٌ،

۳- همانا تطبیق قاعده فقهی را مکلف عامی به عهده می‌گیرد نه مجتهد، پس مجتهد کبرای قاعده طهارت را به عامی می‌دهد و به او می‌گوید: همانا هر چیزی که نجاست آن مشکوک باشد، پاک است،

أَمَّا إِنَّ هَذَا أَوْ ذَاكَ هُوَ مَشْكُوكُ النَّجَاسَةِ وَ مِنْ ثَمَّ هُوَ طَاهِرٌ فَوْضِيَّتُهُ رَاجِعَةٌ إِلَى الْعَامِيِّ، فَهُوَ الَّذِي يَقُولُ: هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي فِي بَيْتِي مَشْكُوكُ النَّجَاسَةِ فَهُوَ طَاهِرٌ وَ لَا يَبْقَى مُنْتَظَرًا الرَّجُوعَ<sup>۲</sup> إِلَى الْمُجْتَهِدِ لِتَصَدِّي الدُّورِ<sup>۳</sup> الْمَذْكُورِ. هَذَا فِي مِثْلِ قَاعِدَةِ الطَّهَارَةِ.

اما (تعیین) اینکه نجاست این یا آن مشکوک است و از این جهت پاک است، وظیفه آن به عامی برمی‌گردد، پس عامی کسی است که می‌گوید: نجاست این غذایی که در خانه من است، مشکوک است، پس پاک است و منتظر رجوع به مجتهد نمی‌ماند تا اینکه مجتهد دور<sup>۴</sup> یاد شده را به عهده بگیرد.

أَمَّا مِثْلُ كِبْرِي حُجِّيَّةِ خَيْرِ الثَّقَةِ فَتَطْبِيقُهَا عَلَى مَوَارِدِهَا وَظِيْفَةُ الْمُجْتَهِدِ، فَهُوَ الَّذِي يَبْحَثُ عَنِ الْخَيْرِ الدَّلَالِ عَلَى حُرْمَةِ الْعَصِيرِ وَ يَبْحَثُ<sup>۵</sup> عَنِ وَثَاقَةِ الرَّأْيِ وَ يُطَبِّقُ كِبْرِي حُجِّيَّةِ خَيْرِ الثَّقَةِ عَلَيْهِ<sup>۶</sup> بَعْدَ ثُبُوتِ كَوْنِهِ ثَقَّةً<sup>۷</sup>.

اما مثل آن کبرای حجیت خبر ثقه، تطبیق آن (کبری) بر مصادیقش وظیفه مجتهد است، پس او کسی است که در رابطه با خبر دلالت‌کننده بر حرمت آب انگور بحث می‌کند و از وثاقت و اطمینان راوی بحث می‌کند و کبرای حجیت خبر ثقه را بر آن (راوی)، بعد از ثبوت ثقه بودنش تطبیق می‌دهد.

۱. یعنی: به عهده می‌گیرد.

۲. فاعل يتعهده.

۳. ظاهراً این عبارت ایراد دارد و صحیحش این گونه است: «لا يبقى منتظراً للرجوع» که لام آن، لام تقویت است. (استاد)

۴. ظاهراً این عبارت نیز ایراد دارد و صحیحش این گونه است: «ليتصدى الدور المذكور». (استاد)

۵. بعضی گفته‌اند قواعد فقهی و تطبیق آن‌ها مستلزم دور است. زیرا فقیه قاعده‌ای را در فقه تأسیس می‌کند به نام «قاعده طهارت»، سپس در همان فقه، شخص فقیه از آن قاعده برای استخراج احکام شرعی استفاده می‌کند. اما جواب از این دور آن است که با توضیح مذکور، اگرچه این فقیه است که قاعده فقهی را تهیه و تدارک می‌بیند اما تطبیق آن بر موارد و مصادیق جزئی بر عهده مقلد و مکلف است، البته اگر در بعضی از موارد هم فقیه تطبیق می‌دهد، این عمل را به عنوان مقلدی از مقلدین انجام می‌دهد، نه از حیثیت فقه و فقاقت. (استاد)

۶. فاعل: المجتهد.

۷. مرجع ضمیر: الراوی.

۸. ممکن است بر این تفاوت اشکال گردد که تطبیق برخی از قواعد فقهی نیز برای عامی امکان‌پذیر نیست مانند قاعده لا ضرر، لا تعاد و ...

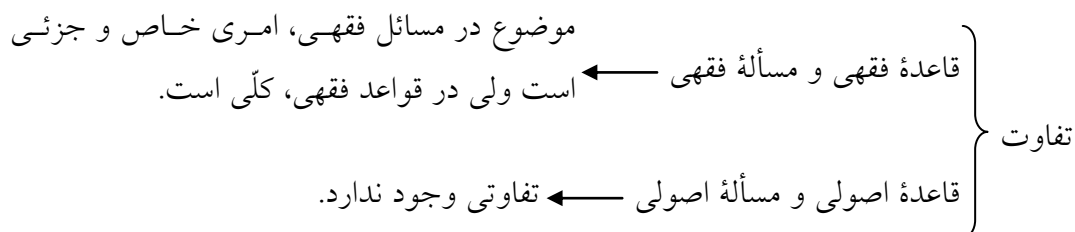
(مصنف)

## تفاوت بین مسأله فقهی و قاعده فقهی

پس از بیان تفاوت بین قاعده فقهی و قاعده اصولی، نوبت به بیان تفاوت بین قاعده فقهی و مسأله فقهی می‌رسد. تفاوت قاعده فقهی و مسأله فقهی به لحاظ حکم نیست، زیرا هر دو بیانگر حکم شرعی می‌باشند، بلکه تفاوت آن‌ها به لحاظ موضوع است. موضوع در مسائل فقهی، امری خاص و جزئی است<sup>۱</sup> که یکی از عناوین مذکور در شریعت اسلام می‌باشد، مانند نماز، روزه، حج و ...، اما موضوع در قواعد فقهی، کلی است، مانند قاعده طهارت که موضوع آن هر شیء مشکوک الطهاره است.

اما قاعده اصولی و مسأله اصولی یک چیزند و تفاوتی ندارند.

**FG**



## نقاط اشتراک و امتیاز قاعده فقهی و قاعده اصولی

از لا به لای مطالب گذشته مشخص شد که قاعده فقهی و قاعده اصولی، یک نقطه اشتراک و یک نقطه افتراق دارند:

**نقطه اشتراک:** هر دو قاعده، امری کلی می‌باشند که قابلیت تطبیق بر موارد و موضوعات مختلف را دارند.

**نقطه افتراق:** با استفاده از قواعد اصولی، احکامی استنباط می‌گردند که مغایر با خود قاعده می‌باشند، در حالی که از تطبیق قواعد فقهی، احکامی به دست می‌آید که مغایرتی با مضمون قاعده ندارند، بلکه تمامی آن احکام، مصادیق آن قاعده کلی می‌باشند.

## تطبیق

المسأله الفقهیة و القاعدة الفقهیة؛ بعد أن عرّفنا الفرقَ بین القاعدة الفقهیة و القاعدة الأصولیة قد تُسألُ عن الفارقِ بین المسأله الفقهیة و القاعدة الفقهیة؟

مسأله فقهی و قاعده فقهی؛ بعد از آنکه تفاوت بین قاعده فقهی و قاعده اصولی را شناختیم، گاهی از فرق بین مسأله فقهی و قاعده فقهی سؤال می‌شود؟

<sup>۱</sup> مقصود از جزئی در اینجا، جزئی اضافی است نه جزئی حقیقی. (استاد)

و الجواب: أنَّ الفارقَ هو أنَّ موضوعَ الأولى خاصٌّ، بخلافِ موضوعِ الثانيةِ فإنَّه عامٌّ، فَمَثَلًا قَوْلُنَا: «الصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ» و «شُرْبُ الخَمْرِ مُحْرَمٌ» مسألةٌ فقهيَّةٌ،

و جواب: همانا تفاوت این است که موضوع اولی، خاص است، بر خلاف موضوع دومی، چرا که آن موضوع عام است، به طور مثال، سخن ما که «نماز واجب است» و «نوشیدن شراب حرام است»، مسألة فقهي است، فالأولى خاصةً بموضوع الصلاة، و الثانيةُ خاصةً بموضوع شرب الخمر و هذا بخلاف قولنا «كلُّ شيءٍ لك طاهرٌ حتى تعلمَ بأنه نجسٌ»، فإنه قاعدةٌ فقهيَّةٌ،

پس اولی مختص به موضوع نماز و دومی به موضوع نوشیدن شراب اختصاص دارد و این بر خلاف سخن ماست که «هر چیزی برای تو پاک است تا اینکه به نجاست آن علم پیدا کنی»، پس این یک قاعدة فقهي است، حيث إنَّ موضوعه عامٌّ و له جنبَةٌ شموليَّةٌ لموضوعاتٍ متعدِّدةٍ و لم يُؤخَذَ فيه موضوعٌ مُعيَّنٌ. و أمَّا المسألةُ الأصوليَّةُ و القاعدةُ الأصوليَّةُ فهما واحدٌ و لا فرقَ بينهما.

بخاطر اینکه همانا موضوع آن عام می باشد و برای آن ویژگی در برداشتن موضوعات متعدّد وجود دارد و موضوع معینی در آن اخذ نشده است. اخذ نشده است. و اما مسألة اصولی و قاعدة اصولی، این دو یکی هستند و فرقی بین آنها وجود ندارد.

ما به الإشتراك و الإمتياز؛ و من خلال ما سبق أتضح أن القاعدة الفقهيَّة تلتقي مع القاعدة الأصوليَّة في نقطة و تفرق عنها في نقطة أُخرى.

آنچه به وسیله آن اشتراک و جدایی ایجاد می شود؛ از لا به لای مباحثی که گذشت، روشن شد که قاعدة فقهي با قاعدة اصولی در یک نقطه جمع می شود و در نقطه ای دیگر از آن جدا می گردد.

أمَّا نقطة الالتقاء فهي إنَّ كِلْتَا القاعدتين لهما جنبَةٌ شموليَّةٌ لأكثر من مسألة واحدة و لا تختصَّانِ بموردٍ مُعيَّنٍ أما نقطة ملاقات، آن است که برای هر دو قاعدة، ویژگی در برداشتن بیش از یک مسأله وجود دارد و به مصداق معینی اختصاص ندارند

و أمَّا نقطة الافتراق فهي إنَّ القاعدةَ الأصوليَّةَ يُستنبطُ منها حكمٌ شرعيٌّ مُغايرٌ لها، بينما القاعدةُ الفقهيَّةُ يُستحصلُ من خلال تطبيقيها على أحكامٍ لا تُغاير مضمونها، بل هي جزئياتٌ و مصاديقٌ لمضمونها الكلي.

اما نقطة افتراق، آن است که از قاعدة اصولی، حکم شرعی مغایر با آن استخراج می شود، در حالی که از لا به لای تطبیق قاعدة فقهي، به احکامی دسترسی پیدا می شود که با مضمون قاعدة مغایرت ندارند، بلکه آن احکام، جزئیات و افراد مضمون کلی آن (قاعده) هستند.

Score: ۳۶:۳۰

### تعداد قواعد فقهي

از مطالب گذشته مشخص شد که قاعدة فقهي، در حقیقت حکم شرعی کلی است که به اندازه تمامی مسائل فقهي

۱. مرجع ضمیر: القاعدة الفقهيَّة.

وسعت و شمول دارد و مسائل فقهی به منزلهٔ مصادیق آن قاعده می‌باشند. با توجه به این نکته، روشن می‌گردد که قواعد فقهی در عدد معینی منحصر نیستند و با مراجعه به آثار قدما و حتی رساله‌های عملی فقهای عظام می‌توان قواعد فقهی بسیاری را استخراج نمود.<sup>۱</sup>

برخی از این قواعد عبارتند از: «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ»<sup>۲</sup>، «الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»<sup>۳</sup>، «إِنَّ دِينَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ مِنْ دِينِ النَّاسِ»<sup>۴</sup>، «مَنْ حَازَ مَلِكًا»<sup>۵</sup>، «كُلُّ شَرْطٍ نَافِذٌ إِلَّا مَا خَالَفَ الْكِتَابَ الْعَزِيزَ وَ مُقْتَضَى الْعَقْدِ»<sup>۶</sup>، «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ»<sup>۷</sup> و ....

## قواعد فقهی مختص و مشترک

قواعد فقهی بر دو قسم می‌باشند:

۱. مختص: که مختص به باب خاصی هستند، مثل «قاعده طهارت»<sup>۸</sup>، «قاعده لاتعاد»<sup>۹</sup> و «قاعده ما یضمّن بصحیحه

۱. غرض مصنف از تذکر دادن این نکته آن است که دانش پژوهان در صدد تحقیق بر آیند و با بررسی آیات و روایات اهلیت (ع) و متون فقهی قدما، بتوانند قواعد فقهی جدیدی را استخراج نمایند و در مقام تطبیق و استخراج احکام شرعی استفاده کنند. (استاد)

۲. قاعده رضاع: شیرنوشیدن از غیر مادر، مانند ولادت، باعث ایجاد اضافه یا نسبت بین دو نفر یا بیشتر می‌شود. هرگاه کودکی از پستان زنی شیر بنوشد، با او نسبتی پیدا می‌کند که «بنوت» نامیده می‌شود و زن نیز با کودک رابطه و نسبت «امومت» (مادری) پیدا می‌کند. قرابت رضاعی، آن نوع خویشاوندی است که در اثر شیر خوردن، بین دو نفر ایجاد می‌شود و مانند قرابت نسبی، به خط عمودی و خط اطراف تقسیم شده است. قرابت رضاعی در سنت‌های قدیم عرب وجود داشته و اسلام نیز آن را به رسمیت شناخته است. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۰۶ هـ ق، چاپ دوازدهم، ج ۲، صص ۲۰۰ - ۲۱۶)

۳. قاعده بیّنه: این قاعده از متن روایت نبوی معروف بین شیعه و سنی اتخاذ شده است و مقصود از آن، اعطاء یک ضابطه در رسیدگی به محاکم قضایی است. مفاد قاعده آن است که چنانچه بین دو نفر اختلافی بروز نماید، قاضی از شخص مدعی می‌خواهد که ادعای خود را با احضار بیّنه (دو شاهد عادل) اثبات کند و در صورتی که مدعی بیّنه خود را حاضر ننماید، از منکر می‌خواهد قسم بخورد که حق یا مالی به نفع مدعی به گردن ندارد. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۳، صص ۵۳ - ۱۱۸)

۴. این قاعده نیز مستفاد از مضمون چند روایت است و مقصود از آن این است که پرداخت بدهی‌هایی که انسان به خدا دارد مانند حج، زکات و ... نسبت به بدهی‌هایی که انسان به مردم دارد، سزاوارتر است. (رک: سید محمود هاشمی شاهرودی و جمعی از محققین، موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳ هـ ق، چاپ اول، ج ۱۱، صص ۴۵۸ - ۴۵۹)

۵. قاعده حیازت: در حقوق اسلامی، حیازت از اسباب مالکیت محسوب شده است. مفاد اجمالی قاعده این است که هر کس چیزی از اشیای مباح را «حیازت» کند، مالک آن می‌شود. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۱، صص ۲۴۹ - ۲۶۶)

۶. این قاعده نیز مستفاد از مضمون چند روایت است و مقصود از آن این است که هر شرط ضمن عقدی نافذ و لازم الوفاء است، مگر شرطی که مخالف با قرآن و یا مقتضای عقد باشد. (رک: شیخ انصاری، المکاسب، قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ هـ ق، چاپ اول، ج ۶، صص ۲۱ - ۵۱)

۷. قاعده احسان: منظور از این قاعده این است که هرگاه کسی به انگیزه خدمت و نیکوکاری به دیگران، موجب ورود خسارت به آنان شود، اقدامش مسئولیت‌آور نیست. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۲، صص ۲۹۵ - ۳۰۸)

۸. که مختص به باب طهارت می‌باشد.

۹. که مختص به باب نماز می‌باشد.

يُضْمَنُ بِفَاسِدِهِ وَ بِالْعَكْسِ»<sup>۱</sup>.

۲. مشترک: که در تمام ابواب فقهی کاربرد دارند، مثل «قاعده لاضرر»<sup>۲</sup> و «قاعده نفی عسر و حرج»<sup>۳</sup>.

FG

مختص ← مختص به باب خاصی هستند، مثل «قاعده طهارت»، «قاعده لاتعاد».

مختص ← مختص به باب خاصی هستند، مثل «قاعده طهارت»، «قاعده لاتعاد».

مشترک ← در تمام ابواب فقهی کاربرد دارند، مثل «قاعده لاضرر» و «قاعده نفی عسر و حرج».

قواعد فقهی

### تطبيق

القواعدُ الفقهيةُ لا تنحصرُ في عددٍ مُعَيَّنٍ؛ حيثُ ذَكَرْنَا فيما سَبَقَ أَنَّ القاعِدةَ الفقهيةَ تَرْجِعُ في حَقِيقَتِهَا إلى حَكْمٍ شرعيٍّ عامٍّ، له سَعَةٌ و شموليةٌ لمجموعةٍ مسائلٍ فقهيةٍ هي بِمَنْزِلَةِ المَصَادِيقِ لَهُ، يَتَّضِحُ أَنَّ القواعدَ الفقهيةَ لا تنحصرُ في عددٍ مُعَيَّنٍ قواعد فقهی منحصر در عدد معینی نیستند؛ از آنجایی که در مطالب گذشته ذکر کردیم که قاعده فقهی در حقیقت به حکم شرعی عام رجوع می کند که برای آن حکم شرعی عام، وسعت و شمولی برای مجموعه مسائل فقهی وجود دارد که آن مسائل فقهی در حکم مصادیقی می باشند برای آن حکم شرعی، روشن می گردد که قواعد فقهی منحصر در عدد معینی نیستند

بل يُمكنُ من خِلالِ مُراجَعَةِ الرِّسَالِ العَمَلِيَّةِ لِفَقَهائِنَا العِظَامِ الحُصُولُ<sup>۴</sup> على قواعدٍ فقهيةٍ كثيرةٍ من قبيلِ قاعِدةِ «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ<sup>۵</sup> ما يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ» أو «البَيِّنَةُ<sup>۶</sup> على مَنْ ادَّعى و اليمينُ على مَنْ أنكر»

بلکه دسترسی به قواعد فقهی بسیاری از لا به لای مراجعه به رساله های عملی فقهای بزرگوارمان ممکن است، نظیر قاعده «هر آنچه که از جهت نسب حرام می گردد، از راه شیر خوردن نیز حرام می گردد» یا «آوردن بینه به عهده

۱. قاعده ما یضمن: این قاعده در واقع مشتمل بر دو قاعده است: یکی اصل قاعده که عبارت است از «ما یضمن بصحیحه، یضمن بفاسده»؛ یعنی هر عقدی که صحیح آن ضمان آور است، فاسد آن هم موجب ضمان می شود و دیگری عکس قاعده که عبارت است از «ما لا یضمن بصحیحه، لا یضمن بفاسده»؛ یعنی هر عقدی که صحیح آن موجب ضمان نباشد، فاسد آن نیز ضمان آور نیست. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۲، صص ۲۱۷ - ۲۳۴)

۲. قاعده لاضرر: یکی از مشهورترین قواعد فقهی که در بیشتر ابواب فقه مانند عبادات و معاملات به آن استناد می شود، قاعده لاضرر است که مستند بسیاری از مسائل فقهی محسوب می شود. معنای قاعده، نفی حکم ضرری در شریعت مقدس اسلام به جهت امتنان بر عباد است. بنابراین، هر عبادت یا معامله ای که مستلزم ضرر باشد، مرتفع می گردد. به طور مثال، اگر وضو یا بیع مضر باشد، وجوب بیع مرتفع شده و بیع منفسخ می گردد. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۱، صص ۱۳۱ - ۱۶۲)

۳. قاعده نفی عسر و حرج: مفاد این قاعده آن است که هر حکم موجب عسر و حرجی، از ناحیه شارع نفی شده است. (رک: سید مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۲، صص ۷۹ - ۱۱۱)

۴. فاعل یُمكنُ.

۵. یعنی: شیر خوردن.

۶. یعنی: دو شاهد عادل.

مدعی و قسم خوردن به عهده منکر است»  
أو «إنَّ دینَ اللّٰهِ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ<sup>۲</sup> مِنْ دینِ النَّاسِ» أو «مَنْ حَازَ<sup>۳</sup> مَلِكًا» أو «كُلُّ شَرْطٍ نَافِذٌ<sup>۴</sup> إِلَّا مَا خَالَفَ الْكِتَابَ الْعَزِيزَ وَ  
مُقْتَضَى الْعَقْدِ» أو «ما على الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ» و ... .

«بدهکاری الهی از بدهکاری به مردم، نسبت به پرداخت نمودن شایسته‌تر است» یا «هر کس (چیزی را) جمع‌آوری  
کند، مالک (آن) می‌شود» یا «هر شرطی لازم الوفاء است، مگر شرطی که مخالف با قرآن و مقتضای عقد باشد» یا  
«بر نیکوکاران هیچ راهی [برای مؤاخذة و سرزنش] نیست» و ... .

القاعدةُ الفقهیَّةُ علی قِسْمَینِ؛ و القواعدُ الفقهیَّةُ علی قِسْمَینِ، فبعضُها یَخْتَصُّ بِبَابٍ وَاحِدٍ و بعضُها یُعْمُ أَكْثَرَ مِنْ بَابٍ. مثالُ  
الأوَّلِ: قاعدةٌ لا تُعَادُ، فَإِنَّهَا خَاصَّةٌ بِبَابِ الصَّلَاةِ.

قاعدةُ فقهی بر دو قسم است؛ و قواعد فقهی بر دو قسم است، بعضی از قواعد فقهی به یک باب اختصاص دارند و  
بعضی شامل بیش از یک باب می‌گردند. مثال اوَّلی، قاعدة لاتعداد است، چرا که مختص به باب نماز است،  
و قاعدة الطَّهَّارَةِ فَإِنَّهَا خَاصَّةٌ بِبَابِ الطَّهَّارَةِ و قاعدةٌ ما یُضْمَنُ بِصَحیحِهِ یُضْمَنُ بِفَاسِدِهِ و بالعکس، فَإِنَّهَا خَاصَّةٌ بِبَابِ  
المُعَامِلَاتِ و مثال الثَّانِی: قاعدةٌ لا ضَرَرَ و قاعدةٌ نَفِی العُسْرِ، فَإِنَّهُمَا تَعْمَانِ أَبَواباً مُخْتَلِفَةً.

و قاعدة طهارت است، چرا که مختص به باب طهارت است و قاعدة هر آنچه به واسطه صحیح آن ضمان حاصل  
شود، به واسطه فاسد آن نیز ضمان حاصل می‌گردد و برعکس، است، چرا که مختص به باب معاملات است و مثال  
دومی: قاعدة نفی ضرر و قاعدة نفی عسر و سختی است، چرا که این دو قاعده شامل باب‌هایی مختلفی می‌گردند.

Sco۴:۴۳:۴۷

۱. یعنی: بدهی.

۲. یعنی: پرداختن، ادا نمودن.

۳. یعنی: گردآوری کرد، کنار نهاد.

۴. یعنی: لازم الوفاء.

## چکیده

۱. بین قاعده فقهی و قاعده اصولی، سه تفاوت وجود دارد:

الف- به دست آوردن احکام شرعی از طریق قواعد فقهی، از باب تطبیق آن قواعد بر مصادیق است، در حالی که تحصیل احکام شرعی از طریق قواعد اصولی، از باب استنباط و واسطه قراردادن این قواعد در کبرای قیاسات فقهی است.

ب- نتیجه حاصل از قواعد فقهی، حکم شرعی جزئی است، ولی نتیجه حاصل از قواعد اصولی، حکم کلی است.

ج- مسئولیت تطبیق قواعد فقهی بر عهده مکلف و مقلد است، اما استنباط احکام با استفاده از قواعد اصولی به عهده مجتهد می باشد.

۲. تفاوت قاعده فقهی و مسأله فقهی در آن است که موضوع در مسائل فقهی، امری خاص و جزئی است ولی موضوع در قواعد فقهی، کلی است.

۳. نقطه اشتراک قاعده فقهی و قاعده اصولی در آن است که هر دو امری کلی می باشند و نقطه افتراقشان این است که با استفاده از قواعد اصولی، احکامی استنباط می گردند که مغایر با خود قاعده می باشند، در حالی که از تطبیق قواعد فقهی، احکامی به دست می آید که مغایرتی با مضمون قاعده ندارند.

۴. قواعد فقهی در عدد معینی منحصر نیستند.

۵. قواعد فقهی بر دو قسم می باشند:

الف- مختص: که مختص به باب خاصی هستند، مثل «قاعده طهارت»، «قاعده لاتعاد».

ب- مشترک: که در تمام ابواب فقهی کاربرد دارند، مثل «قاعده لاضرر» و «قاعده نفی عسر و حرج».



## آزمون

۱. احکامی که از طریق قواعد فقهی حاصل می گردند، قضایای حقیقی می باشند اما احکام حاصل از طریق قواعد اصولی، قضایای شخصی هستند.

▼
درست
نادرست

پاسخ: نادرست

۲. قواعد فقهی در عدد معینی منحصر نیستند.

▼
درست
نادرست

پاسخ: درست

۳. قاعده ..... مشترک بوده و در تمامی ابواب فقهی کاربرد دارد.

▼
قاعده طهارت
قاعده لا تعاد
قاعده لا ضرر
قاعده ما یضمن

پاسخ: قاعده لا ضرر

۴. موضوع در مسائل فقهی، امری ..... و در قواعد فقهی، ..... است.

الف) جزئی - کلی  ب) تطبیقی - کلی

ج) کلی - جزئی  د) جزئی - استنباطی

۵. کدام یک از گزینه های زیر، تفاوت بین قاعده اصولی و قاعده فقهی محسوب نمی شود؟

الف- تحصیل احکام در قواعد فقهی، از باب تطبیق و در قواعد اصولی، از باب استنباط است.

ب- موضوع در قواعد فقهی، امری خاص و جزئی است ولی در قواعد اصولی، کلی است.

ج- نتیجه قواعد فقهی، حکم شرعی جزئی است، ولی نتیجه قواعد اصولی، حکم کلی است.

د- به کارگیری قواعد فقهی بر عهده مقلد است، اما استعمال قواعد اصولی به عهده مجتهد می باشد.

## هینت

قاعدۀ رضاع، قاعدۀ بیئنه، قاعدۀ حیازت، قاعدۀ احسان، قاعدۀ ما یضمن، قاعدۀ لاضرر، قاعدۀ نفی عسر و حرج.